

The Concept of *Theosis* And Its Possibility in Christianity¹

Tayyibi Sadat Taba'i *

Yusuf Danishvar Nilu ** Riza Elahimanish ***

(Received: 2019-05-02; Accepted: 2019-07-27)

Abstract

The general goal and destination of spiritual life in orthodox Christianity is expressed through the concept of *theosis* (or deification). Throughout *Philokalia* which is a large and respected collection in the mystical orthodox Christianity, it is proclaimed that human beings are creatures which are decided to become God. That is to say, what they are called to is not merely obedience towards God in the form of a morality-oriented lifestyle. But, rather, in addition to leading a moral life, they should immediately and in reliance upon their inner self and essence share the being and majesty of God who is a hypostatic union. From the perspective of *Philokalia*'s authors and commentators, *theosis* is the prime message of the book and a theme which unifies and standardizes the huge text which is comprised from different texts. This article tries to explore *theosis* from different perspectives, and finally to reach a clear conclusion on the way it is possible in the view of the saints of *Philokalia*.

Keywords: *theosis (deification), Christian mysticism, orthodox Christianity, human beings' mystical statures, Philokalia.*

1. This article is derived from "A Comparative Study of Practical Islamic Mysticism and Orthodox Christianity based on Siyyid Bahr al-Ulum's *Treatise of Spiritual Journey And Wayfaring and Philokalia*" a PhD thesis co-authored in 2019 by Yusuf Danishvar Nilu and Riza Ilahimanish, Faculty of Mysticism, University of Religions and Denominations, Qom.

* PhD Candidate, Sufism and Islamic Mysticism, University of Religions and Denominations, Qom (Corresponding Author), tabaei@urd.ac.ir.

** Associate Professor, Imam Khomeini Center for Research and Education, Qom, daneshvarniloo@iki.ac.ir.

*** Associate Professor, Department of Sufism and Islamic Mysticism, University of Religions and Denominations, elahimanesh@urd.ac.ir.

مفهوم عرفانی «خداگونگی» و امکان خداگونگی انسان در مسیحیت^۱

طیبه سادات طبایی*

یوسف دانشور نیلو** رضا الاهی منش***

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۰۵]

چکیده

هدف و مقصد کلی حیات معنوی در مسیحیت ارتدوکس با مفهوم «خداگونگی» بیان می‌شود. در سرتاسر فیلوکالیا^۱، که مجموعه‌ای بزرگ و معتبر در عرفان مسیحیت ارتدوکس است، تصریح می‌شود که انسان مخلوقی است که مقرر شده است خدا شود. به این معنا که آنچه انسان به آن فراخوانده می‌شود صرفاً اطاعت از خدا در قالب سبکی از زندگی اخلاقی محور نیست، بلکه او باید علاوه بر زیست اخلاقی به گونه‌ای بی‌واسطه و با تکیه بر درون و ذات خود در موجودیت و شکوه خدا که یگانه‌ای تثلیثی است، شریک شود. مقدربودن خداگونه‌شدن برای انسان از منظر نویسندگان و مفسران فیلوکالیا پیام اصلی این کتاب و مضمونی است که این متن عظیم و متشکل از متون مختلف را «یگانه و یک‌دست» کرده است. در این مقاله می‌کوشیم مفهوم «خداگونگی» را از منظرهای متفاوت بکاوییم و در پایان به نتیجه‌ای مشخص درباره چگونگی امکان آن از نگاه قدیسان فیلوکالیا دست یابیم.

کلیدواژه‌ها: خداگونگی، عرفان مسیحی، مسیحیت ارتدوکس، مقامات عرفانی انسان، فیلوکالیا.

۱. مقاله برگرفته از: طیبه سادات طبایی، «بررسی تطبیقی عرفان عملی اسلامی و مسیحیت ارتدوکس بر پایه دو متن رساله سیر و سلوک سید بحرالعلوم و فیلوکالیا»، رساله دکتری، یوسف دانشور نیلو و رضا الاهی منش، دانشکده عرفان، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران، ۱۳۹۸، است.

* دانشجوی دکتری تصوف و عرفان اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران (نویسنده مسئول) tabaei@urd.ac.ir

** دانشیار فلسفه دین، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ایران danehvarniloo@iki.ac.ir

*** استادیار گروه تصوف و عرفان اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران elahimanes@urd.ac.ir

«خدا، آن ذات مقدس ... از ازل، خداگونگی انسان را مقدر ساخت»

(Nicodemus & Makarios, the *Philokalia: Greek Version*, v. 1: 20, from: Ware, 2012: 48)

مقدمه

عرفان مسیحی جلوه‌ای از دین مسیحیت است که تاریخی دراز و پرماجرا و اکنونی مبهم و کم‌رمق دارد. نزاع تاریخی با آیین گنوسی در کلیه گرایش‌های مسیحیت عهد باستان، رویکرد عرفانی را با معضل جدی مواجه کرده و همه عارفان به چوب «بدعت‌گذار» رانده شده‌اند. در این میان، عرفان مسیحی در مذهب ارتدوکس شرق ماجرای متفاوتی یافته و به نظر می‌رسد با توجه به این تجربه تاریخی تلخ، در این مذهب بیشتر از «معنویت» در توصیف این رویکرد به دین استفاده شده است.

در *فیلوکالیا*، که این مقاله بر آن استوار است، مفهوم «معنویت» برای عرفان به کار رفته است. بنابراین، در این مقاله هر جا نقلی با تعبیر «معنویت» شده است، مقصود عرفان مسیحی در مذهب ارتدوکس است. مبنای مفهوم‌شناختی ما در کاربرد مفاهیم در این مقاله کاربردهای مفهومی در بستر اندیشه و عمل مسیحیت ارتدوکس است.

مفهوم محوری در این مقاله در میان انواع کارکردهایی که عرفان برای انسان دارد و در حقیقت رهاورد سلوک عرفانی و نتیجه کسب اندیشه عرفانی در مسیحیت ارتدوکس هستند، مفهوم «خداگونگی» (theosis, deification, divinization) است. درباره این مفهوم در *فیلوکالیا* بحث‌های مختلفی مطرح شده است. قبل از ورود به این بحث مناسب است درباره ریشه و معنای لغوی این مفهوم بیشتر توضیح دهیم.

مفهوم «خداگونگی» را برابر نهاد واژه انگلیسی deification گرفته‌ایم. از منظر علم ریشه‌شناسی لغات این مفهوم ترجمه یا برابر نهاد لفظ لاتین^۲ deification است. در انگلیسی و لاتین به ترتیب Deo و theo به معنای «خدا» به کار رفته است. اسم مصدری که با این لفظ در انگلیسی ساخته می‌شود در فارسی به صورت عبارات چندکلمه‌ای مانند «خداشدن»، «شبيه خدا شدن» و نظایر اینها ترجمه می‌شود. اما به نظر می‌رسد لفظ «خداگونگی» معنای مد نظر از ترجمه انگلیسی متن *فیلوکالیا* را به درستی رساند؛ معنایی که رسیدن به شباهت الهی به خدا (البته در مرتبه قوا و نه

ذات) را به بهترین وجه ممکن نشان می‌دهد. در اندیشه و عمل عرفان اسلامی نیز، بحث خداشدن و کوس «أنا الحق» زدن حاکی از مفهوم «خداگونگی» است. با این توضیحات مفهوم شناختی وارد بحث اصلی و بررسی مفهوم عرفانی «خداگونگی» می‌شویم.

در میان نویسندگان فیلوکالیا، قدیس ماکسیموس (Maximus) کسی است که هم بیشترین مقدار از نوشته‌های این اثر بزرگ به آثار او اختصاص دارد و هم بیش از هر قدیس دیگری او است که درباره خداگونگی سخن گفته است؛ سخن او تخصصی و فنی است. بر اساس دیدگاه وی، عبادت در شکل‌های متنوعی مانند ستایش (adoration)، اعتراف (confession)، شکرگزاری (thanksgiving)، التماس (petition) و شفاعت (intercession) انجام تواند گرفت اما مقصد اصلی همه انواع عبادت، خداگونگی است (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 2: 304).

این خداگونگی است که «از خود تهی‌شدن» (self-emptying) عیسی مسیح یا، به تعبیر مسیحی، تنها پسر خدا را نشان می‌دهد. ماکسیموس از رسیدن انسان به مقام خداگونگی به عنوان هدف غایی انسان و هدف خلقت او سخن می‌گوید. بر این اساس، او ناکام‌ماندن عقل انسان از لذت نکاح یا آمیزش روح با لوگوس را ناکامی و محرومیت از رسیدن به مقام معنوی خداگونگی و عذابی بی‌پایان معرفی می‌کند. ماکسیموس با نگرشی امیدوارکننده و انگیزه‌بخش، دست‌یافتن به مقام خداگونگی را تحقق تمام آرزوهای انسان و تحقق گوهر ملکوت خدا می‌داند (Ibid., v. 2: 297-8).

ماکسیموس از بیان خداگونگی به عنوان هدف غایی انسان نیز پا را فراتر می‌گذارد و می‌گوید: «هدف از خلقت هر آنچه وجود نداشت، رسیدنش به مقام خداگونگی» (Ibid.: 173) بوده است. این عبارت نشان می‌دهد که نه تنها هدف آفرینش انسان بلکه هدف ایجاد و خلق همه مخلوقات، رسیدن به مقام خداگونگی است. این دیدگاه در ابتدا عجیب به نظر می‌رسد، اما وقتی با سایر مبانی الاهیاتی و عرفانی موجود در فیلوکالیا تطبیق داده شود مشخص می‌شود با آنها همخوان است. در سنت ارتدوکس شرقی، نجات امری فراگیر و برای همه مخلوقات است؛ و معنایش آن است که تمام مخلوقات

به این دلیل که در شکوه خدا سهیم‌اند و تجلی شکوه و عظمت الاهی هستند باید نجات یابند و خالص (sanctify) و نورانی (transfigure) شوند (Smith, 2006: 115).

باید دقت داشت که خداگونگی تمام مخلوقات به گونه‌ای مستقل از خداگونگی انسان ترسیم نمی‌شود. به این معنا که در اصل، طبق مضامین کتاب مقدس و شهادت قدیسان فیلوکالیا، لازمه دست‌یابی به مقام خداگونگی برخورداری از عقل است، و از این‌رو منحصر در انسان یا حداکثر مختص به طبایع دارای عقل است (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 2: 173). به همین دلیل خداگونگی تمام خلقت و مخلوقات فقط در صورتی که به تبع خداگونگی انسان نگریسته شود، معنادار خواهد بود.

دلیل الاهیاتی این باور در میان پدران ارتدوکس به نظر می‌رسد این باشد که همان‌گونه که در الاهیات آنها گناه و هبوط آدم به تمام خلقت منتقل شد و تمام جهان را دچار مرگ و انقسام کرد، طبیعتاً با خداگونه‌شدن او نیز تمام مخلوقات متأثر و خداگونه خواهند شد. به بیان دیگر، با آمدن لوگوس مجسد و حیات مبتنی بر بندگی او که آنچه آدم شکسته بود، ترمیم گردید و راه خداگونگی برای انسان گشوده شد، تمام مخلوقات تحت تأثیر قرار می‌گیرند و به مقام وحدت با خدا می‌رسند. به این معنا که خداگونگی انسان برابر با تبدیل صورت تمام جهان یا خداگونگی کل خلقت خواهد شد و خلقت جدید که بنا بر باور ارتدوکس از طریق پدر و روح القدس در مسیح به وجود آمد، تمام آنچه را در جهان است در بر خواهد گرفت (Bingaman, 2012: 190).

البته ماکسیموس تفسیر دیگری از خداگونگی مطرح می‌کند که می‌تواند مشکل مذکور را حل کند. او در تفسیر سخن خود مبنی بر اینکه هر آنچه وجود نداشت به هدف خداگونه‌شدن آفریده شد (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 2: 173) می‌گوید مخلوقات جهان به عنوان همکاران انسان در فرآیند خداگونگی خلق شده‌اند و همین معنا از خداگونگی است که می‌تواند به خلقت جهان تفسیر دیگری ببخشد (Ibid.).

این معنا را در نگاه قدیس آنتونی کبیر نیز می‌توان یافت که معتقد است خدا هر آنچه می‌تواند انسان را نجات دهد و به جایگاه خداگونگی برساند، آفریده است (Ibid., v. 1: 155). معنای این سخن قدیس آنتونی به بیان خودش آن است که خدا تمام خلقت را به

هدف خداگونگی ما انسان‌ها آفرید. رازهای کلیسایی نهفته در مناسک و آیین‌ها نیز ارجاعی به همین مقاصد خدا است. مثلاً راز استفاده از آب در غسل تعمید را در آیین مسیحیت چنین دانسته‌اند که هدف اصلی و حیات‌بخش آب به یاد آورده شود. یا راز «نان و شراب» در مراسم عشاء ربانی آن است که به یاد آوریم خلقت تمام این غذاها به این منظور بود که آنها درون ما بخشی از وحدت ما با خدا شوند (Smith, 2006: 114).

خداگونگی؛ هدف نجات

خداگونگی در فیلوکالیا نه صرفاً راهی برای بیان یکی یا بسیاری از تجلیات نجات، بلکه هدف نهایی نجات تلقی می‌شود (Aquino, 2012: 295). خداگونگی هسته اصلی فهم ارتدوکس شرقی از نجات را تشکیل می‌دهد. مسیحیت غرب به نجات به عنوان نجات از چیزی مانند جهنم می‌نگرند. در نگاه رایج مسیحیت غرب، که مرهون نگاه الاهی‌دانی معروف به نام آنسلم اهل کانتربری^۳ است و اندیشه‌اش تفکر غالب الاهیاتی درباره نجات در قرون وسطا را تشکیل می‌داد، مقیاس بزرگی گناه، کیفیت ذاتی گناه نیست بلکه جایگاه شخصی است که در محضر او گناه ارتکاب یافته است (Smith, 2006: 12). با این نگاه، دزدی ناچیز از شخصی روستایی در مقایسه با دزدی از دارایی پادشاه، که احتمالاً مجازات آن مرگ است، قیاس‌پذیر نیست. در نجات نیز، چون گناه بشر، تخلفی لایتناهی در مقابل عدالت «خدایی» محسوب می‌شود که نامتناهی است، انسان‌ها با وجود متناهی خود نمی‌توانند کیفر ناشی از آن را جبران کنند. به دلیل ناتوانی انسان متناهی بر تاوان گناهی نامتناهی است که خدا مقرر کرد پسرش، که او نیز چون خدا نامتناهی بود (ibid.)، تاوان گناه انسان را بر صلیب پردازد.

با این تفسیر از مقام انسان، ماهیت گناه، بحث خلقت، خداگونگی و نجات می‌توان نتیجه گرفت که درستکاری مسیح به همه انسان‌ها تسری داده می‌شود؛ از این جهت انسان‌هایی که حتی چیزی در آنها مرتبط با گناهکاری‌شان تغییر نکرده است و هنوز گناهکارانی تیره‌بخت‌اند، در نظر و نگاه خدا چونان مسیح دیده می‌شوند. این نگاه خدا به انسان‌ها عدالت است؛ عدالتی که معامله نجات تلقی می‌شود (Ibid.: 12-13). در

حقیقت، در دیدگاه مسیحیت غربی، مدل جبران‌کنندگی کفاره (atonement) که بر اساس آن مسیح به جای انسان‌های گنهکار به صلیب کشیده شد و خدا پس از آن به موجب مرگ رنج‌آور، به انسان‌های گناهکار نیز چونان مسیح نگرست، مدلی رایج و مقبول از عمل نجات‌بخش مسیح تلقی می‌شود (Ibid.: 116). در این الگو این انسان نیست که تغییر می‌کند بلکه خداوند درستکاری مسیح را به انسان نسبت می‌دهد. در حقیقت، در این نگاه صلیب برای بخشایش گناهان انسان است.

در مقابل دیدگاه فوق، نگاه مسیحیت شرقی است که کفاره را در مضمون وسیع‌تر تجسد (incarnation) و خداگونگی انسان‌ها می‌نگرد (ibid.). در متون مسیحیت ارتدوکس شرقی آمده است که «پسر برای آشتی دادن انسان‌ها با خدای پدر به خواست پدر و با آگاهی، مرگ بر صلیب را برای خاطر انسان‌ها به جان خرید» (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 2: 221) تا همان‌طور که به خاطر ما انسان شد، بتواند ما را نیز به مقام خدایی برساند.

ماکسیموس تجلی عینی این دیدگاه در مسیحیت شرقی است که هدف تمام اعمال نجات‌بخش مسیح، از جمله مرگ او بر صلیب، را خداگونگی انسان می‌داند. ارتدوکس شرقی به نجات به مثابه شریک‌شدن در حیات خدا و مشارکت در الوهیت او می‌نگرد؛ چراکه شرق هم عدالت (تجدید رابطه درست با خدا) و هم تقدیس (رشد در پاکی و تقدس) را دو روی سکه نجات تلقی می‌کند و هرگز تقدیس را از خداگونگی جدا نمی‌بیند (Smith, 2006: 13).

دیدگاه نویسندگان ارتدوکس شرق درباره نجات ناظر به عهد جدید و به طور خاص به آن کلام پطرس حواری است که گفته است ما انسان‌ها «شرکای ذات الاهی» (پطرس دوم ۴: ۱) می‌شویم (Smith, 2006: 13). همچنین، آنها در این تعلیم، گواهی نخستین کلیسا پیش از تنظیم نهایی کتب قانونی عهد جدید را نیز در نظر دارند (Ibid.); ایرنائوس (Irenaeus of Lyons)^۴ در بیان ایمان رسولی «در برابر الحاد» به صراحت می‌گوید: «به خاطر این هدف، کلمه خدا انسان را آفرید و او که پسر خدا بود پسر انسان شد که انسان ...، پسر خدا شود». آتاناسیوس اسکندرانی، که نخستین فرد فهرست کتاب‌های

قانونی عهد جدید^۵ بود، این سخن را در کتاب در باب تجسد انعکاس می‌دهد، آنجا که می‌نویسد: «او (خدا) در واقع فرضش از انسان این بود که انسان خدا شود». باسیل اهل قیصریه و قرن چهارمی نیز می‌گوید: «انسان تنها مخلوقی است که ترتیبات (نظم) خدا شدن را دریافت کرده است» (Ibid.: 13-14).

بنابراین، نجات‌شناسی در نگاه ارتدوکس شرقی نجات‌شناسی مبتنی بر خداگونگی انسان است که در متون نویسندگان فیلوکالیا به میراث مانده است. در واقع، خدا که فراتر از هر موجودی است، بدون تغییر، در وجود ما وارد شد، طبیعت انسانی گرفت و انسان شد، نه از آن رو که خودش را تاوان دیونی کند که قرار بود انسان‌ها بپردازند، بلکه هدفش این بود که با فیض خود ما را خدا کند (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 2: 265). یکی از مشکلاتی که انسان پیش از تجسد با آن مواجه بود واقعیت طبیعت انسانی هبوط کرده‌اش بود. پاسخ خدا به این مشکل، تجسد بود. در حقیقت، از آن لحظه که مسیح طبیعت الاهی‌اش را در بطن مریم باکره با طبیعت انسانی درآمیخت، طبیعت بشری دیگر مانند قبل نماند. اگر به موجب این اقدام مسیح، متحدشدن طبیعت انسان با طبیعت خدا صورت نمی‌گرفت، صلیب و رستاخیز برای نجات انسان بی‌حاصل و بی‌معنا بود (Smith, 2006: 116).

خداگونگی؛ هدف تجسد مسیح

برای نخستین بار این ایرنائوس (Irenaeus of Lyons) در قرن دوم بود که هدف تجسد عیسی مسیح را خداگونگی انسان دانست و گفت: خدا «آنچه ما هستیم شد تا ما را آن کند که خودش بود» (Ibid.: 114). در ادامه این دیدگاه‌ها است که آتاناسیوس اسکندرانی در قرن چهارم نیز می‌گوید: «خدا انسان شد تا باشد که ما خدایان شویم» (Ibid.). در میان نویسندگان فیلوکالیا، مرقس زاهد از نخستین پدران است که به این آموزه شرقی اشاره می‌کند و می‌گوید:

آنگاه که ما تحت سلطنت مرگ تلخ و نامعلوم بودیم لرد تمام آفرینش پیدا و ناپیدا [مسیح]، طبیعت انسانی گرفت ... و در همه چیز مانند ما شد، جز آنکه او

www.SID.ir بی‌گناه، یعنی بدون شهوات پست، بود (عبرانیان ۱۵: ۴). [او] همه مجازات‌ها

مانند مرگ، رنج، گرسنگی، تشنگی و مانند اینها را که داوری خدا درباره گناه تعدی نخست بر انسان بار کرده بود با تبدیل شدن به آنچه ما [انسان‌ها] هستیم، بر دوش خودش نهاد تا باشد که ما نیز آن شویم که او هست؛ لوگوس^۶ (کلمه) انسان شد تا باشد که هر انسانی لوگوس شود. او که غنی بود به خاطر ما فقیر شد (قرنطیان دوم ۹: ۸) تا شاید ما از طریق فقر او غنی شویم (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 1: 355).

ماکسیموس برای اثبات این آموزه که تمام هدف تجسد مسیح، خداگونگی انسان بود، برهانی مطرح می‌کند و می‌گوید همان‌طور که لوگوس الهی خدای پدر توانست پسر انسان و انسان شود، انسان نیز می‌تواند به جایگاه الوهیتی که اکنون مسیح در آن است، برسد؛ چراکه مسیح به مثابه الگویی برای انسان، در پوشش بشربودگی به سوی پدر رفت و خدایی «در میان جماعت خدایان» (مزامیر ۱: ۸۲) شد. جماعت خدایان در اینجا به معنای اعتقاد به چندخدایی نیست، بلکه به این معنا است که او در میان جماعتی می‌ایستد که نجات یافته‌اند و همگی به مقام خداگونگی رسیده‌اند، و با آنها در تمام پادشاهی‌های آن سرزمین شریک می‌شود (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 2: 143).

در حقیقت، نظر ماکسیموس این است که خدا، بی‌آنکه گناهی داشته باشد (عبرانیان ۱۵: ۴)، بدون آنکه در طبیعت الهی‌اش تغییری صورت گرفته باشد، به طبیعت انسانی متحول شد و توانست در قالبی انسانی تجسد یابد. پس انسان نیز، با وجود تمام گناهانش، بدون تغییر طبیعت انسانی‌اش به طبیعت الهی، می‌تواند خداگونه شود (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 2: 178). در نگاه ماکسیموس، انسان که در صورت خدا خلق شده است (پیدایش ۲۷: ۱) می‌تواند با فارغ شدن از هر آنچه زمینی است مصاحب خدا و حتی خود خدا شود (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 2: 171).

این نوع نگرش و استدلال را در الهی‌دانان متأخر و جدید فیلوکالیا نیز می‌توان یافت. برای نمونه قدیس سیمئون (St Symeon)، الهی‌دان جدید، هدف از تجسد لوگوس الهی را چنین توضیح می‌دهد که «او در آنچه از آن ما است شریک شد، تا ما را در آنچه خودش است، سهیم کند» (Ibid., v. 4: 48). در حقیقت سیمئون بر آن است که

پسر خدا، پسر انسان می‌شود تا ما موجودات انسانی را پسران خدا کند، از طریق فیض بالا ببرد و به ما تولدی جدید در روح القدس دهد. «او به ما فیض داراشدن این ملکوت را درون خودمان عطا کند» (لوقا ۲۱: ۱۷)، تا نه تنها امیدوار باشیم که وارد آن می‌شویم بلکه در مالکیت کامل آن بتوانیم بگوییم: «زندگی ما با مسیح در خدا مخفی است» (کولسیان ۳: ۳) (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 4: 48).

خداگونگی؛ نگاه کل‌نگرانه

در نگاه پدران فیلوکالیا، خداگونگی شامل کل وجود انسان می‌شود. به این معنا که هم بدن و هم قوای نفس (عقل، شهوت، غضب) به همراه روح انسان خداگونه می‌شوند (Smith, 2006: 114). لوگوس خدا با خداگونگی، کل طبیعت ما را اصلاح و آن را الهی می‌کند. در واقع، لوگوس الهی‌بشری با دو قوه روح و بدن ما یکی می‌شود و کاملاً ما را خداگونه می‌کند (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 4: 135). چنین فرضی در صورتی ممکن است که قوای نفس و بدن در طبیعت‌شان تباه نباشند. در انسان‌شناسی ارتدوکس نیز چنین است. در نگاه ارتدوکس، وضعیت گناه‌آلود ما طبیعت واقعی مان نیست. ما در صورت خدا که طبیعت واقعی ما است آفریده شده‌ایم و می‌توانیم به کمک او به دنبال تحقق همان طبیعت واقعی باشیم. نیکیتاس استیتاتوس (Nikitas Stithatos)، از پدران متأخر فیلوکالیا، می‌گوید:

اگر زمانی که قوای عقل، شهوت و غضب انسان برانگیخته و فعال می‌شوند، خودبه‌خود مطابق طبیعت عمل کنند، آن قوا انسان را کاملاً خداگونه و الهی می‌کند، ... و هرگز به هیچ‌روی او را از بنای طبیعی خود خارج نمی‌کند. اما اگر انسان به طبیعت خود پشت کند، راهی را دنبال کند که برخلاف طبیعت باشد، این قوا او را ... به عفریت چندریخت تبدیل می‌کند که مرکب از بسیاری اجزای «متضاد با هم» است (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 4: 82).

در نگاه ماکسیموس «بدن به همراه روح از طریق مشارکت متناظر خود در فرآیند خداگونگی، خداگونه می‌شود» (Ibid., v. 2: 87). نزد او، بدن و روح هر دو به مقام

خداگونگی دست می‌یابند؛ به این معنا که تمام فعالیت عقل و حس، و نیز تمام اعمال طبیعی بدن از طریق مشارکت در فیض الاهی متوقف می‌شود و فقط خدا از طریق روح و بدن متجلی می‌گردد (Ibid.). در واقع، خداگونگی در منظر ماکسیموس به معنای مشارکت «تمام شخص» در «تمام خدا» است؛ واحد بدن و نفس وسیله‌ای می‌شود که از طریق آن، الهام شکوهمند خدا در دنیا بدرخشد (Bingaman, 2012: 189). به بیان نیکیتاس استیتاتوس:

عقل نخستین و خدا به عنوان لوگوس، خودش را با تعقل ما یکی می‌کند و به او بالهایی می‌دهد تا ما بتوانیم افکار الاهی و متعالی را درک کنیم ... او با آتش واقعی الاهی، قوه غضب نفس را علیه شهوات و شیاطین متخاصم مانند فولاد محکم می‌کند ... در عشق عمیق خود جنبه شهوانی نفس را اتساع می‌بخشد. و تمام انسان را در خودش باز از نو ساخته و به حال اول باز می‌گرداند (Ibid., v. 4: 134 & 135).

این بازسازی کل انسان شامل بدن و روح از طریق خداگونگی در سنت اولیه مسیحیت غربی نیز دیده می‌شود. آگوستین از زبان مسیح می‌گوید: «من غذای مردها و زن‌های رشدیافته‌ام. رشد کن و از من تغذیه کن. تو آن‌طور که غذا را در جسمت تغییر می‌دهی مرا در خودت تغییر نخواهی داد، اما من تو را تغییر خواهم داد» (اعترافات، ۱۰: ۷). این آموزه مسیحیت غربی بعدها در سنت ارتدوکس شرقی فرصت رشد و ادامه حیات یافت؛ به این صورت که در باور پدران فیلوکالیا خداگونگی انسان شامل بدن او نیز می‌شود و «بدن نیز خدا می‌شود همان‌طور که روح، خدا می‌شود» (Maximus the confessor from: Ware, 1986: 171).

در این باور، نور الاهی در بدن کسی که آن را مشاهده کرده، نفوذ و آن را نورانی می‌کند. چنین فردی خودش جلوه‌ای از نور می‌شود. در زندگی قدیسان غربی و شرقی مصادیق بسیاری از نورانی شدن بدن وجود دارد؛ طبق بیان کتاب مقدس، زمانی که موسی از ظلمت سینا بیرون آمد، چهره‌اش با چنان روشنی‌ای می‌درخشید که هیچ کس نمی‌توانست به آن نگاه کند، لذا مجبور بود زمانی که با دیگران سخن می‌گوید حجابی

بر چهره بگذارد (خروج ۳۴: ۲۹-۳۵). در گفته‌های پدران بیابان نیز آمده است که حواری‌ای از پنجره اتاقِ آبا ارسنیوس به او نگاه می‌کرد و می‌دید که او مانند شعله آتش شده است. درباره آبا پامبو نیز گفته شده است که خدا چنان او را شکوه بخشید که هیچ کس نمی‌توانست به سبب شکوهی که چهره‌اش داشت، به او نگاه کند (Ware, 1986: 170).

به دلیل همین باور به خداگونگی هم‌زمان بدن و روح است که در فرآیند رسیدن به خداگونگی نیز بدن و قوای نفس به همراه روح مانند واحدی منسجم فعالیت می‌کنند. طبق بیان ماکسیموس، انسان از طریق عقل که بر جهل غلبه کرده، با شهوتی که تطهیر شده و با غضبی که از تمایلات ظالمانه پاک شده، برای به دست آوردن خدا باید مجاهده کند (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 4: 48). هرچند در فرآیند خداگونگی، قوه تعقل نقش اصلی را بر عهده دارد؛ چراکه از طریق تعقل است که انسان خدا را با معرفت معنوی می‌جوید (Ibid., v. 2: 171). این‌گونه است که بار دیگر با این سنت مکرر در تعالیم پدران فیلوکالیا مواجه می‌شویم که عقل در فرآیند رشد معنوی نقشی برجسته و بی‌بدیل بر عهده دارد.

خداگونگی از حیث قوا

سنت شرقی کوشیده است خداگونگی را با بهره‌گیری از مفاهیم «ذات»/ «قوا» (essence/energies) به گونه‌ای متمایز مطرح کند. وحدت با خدا به معنای وحدت با قوای خدا و نه ذات او تعریف می‌شود. ماکسیموس می‌گوید: «ما خدا را از ذاتش نمی‌شناسیم ... او هرگز از مکمن ذاتش بیرون نمی‌آید ... و از لحاظ ذات، همواره به صورت راز باقی می‌ماند» (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 2: 92, 165, 166). پس نزد او و پدران دیگر فیلوکالیا، اگر سخن از وحدت با خدا است مقصود یکی شدن با او از حیث قوا است. به بیان ماکسیموس، «این یکی شدن با قوا است که خداگونگی قدیسان را می‌سازد» (Ibid.: 150, 240). معانی این تمایز میان وحدت با ذات خدا و وحدت با قوای نامخلوق (قدیم) او را گریگوری پالاماس در یکی از سخت‌ترین و در عین حال مهم‌ترین متون فیلوکالیا، یعنی

«موضوعاتی از علم الاهیاتی و طبیعی» (Ibid., v. 4: 346-418) شرح می‌دهد. گریگوری پالاماس الاهی‌دان برجسته ارتدوکس است که اولین بار به تفصیل تمایز میان ذات خدا و قوای او را توضیح داد. زمانی که در قرن چهاردهم آموزه خداگونگی، خصوصاً از آن روی که راهبان آنتی مدعی بودند از طریق عمل به نیایش عیسی نه تنها به آنها خداگونگی عطا می‌شود بلکه نور نامخلوق خدا (نور تابوریک) را نیز می‌بینند (Louth, 2012: 70)، در معرض حمله قرار گرفت گریگوری پالاماس از کوه آتوس به دفاع از حقانیت این اندیشه برخاست. او بر تمایز میان ذات خدا (که دسترس ناپذیر است) و قوای خدا (افعال خدا در خلقت و در انسان‌ها) تأکید کرد و توضیح داد که هرچند ما از خلال فرآیند خداگونگی از طریق فیض «آنچه خدا هست»^۷ می‌شویم (Smith, 2006: 14)، اما این نه به معنای یکی شدن با خدا در مقام ذات او، بلکه به معنای عینیت با قوای او است (Bingaman, 2012: 183). پالاماس توضیح می‌دهد که هرچند نفوذ خدا در قدیسان و نیز قدیسان در خدا نفوذی بتمامه است اما این نفوذ در قوا است و نه نفوذ در ذات:

از طریق فیض، خدا به تمامیتش در قدیسان به تمامیتشان نفوذ می‌کند و قدیسان به تمامیتشان در خدا به طور کامل نفوذ می‌کنند و به تمام او تبدیل می‌شوند، و او را یگانه پاداش صعودشان به سمت او می‌یابند. چون او مانند روح که بدن را در بر می‌گیرد، آنها را در بر می‌گیرد و آنها را قادر می‌کند که در او به عنوان اعضای خودش باشند (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 4: 421).

باید به این نکته توجه داشت که در نظر ارتدوکس وحدت با قوا به معنای وحدت با چیزی بیرون از خود خدا نیست؛ قدیسان با خود خدا یکی می‌شوند. همچنین، قوا را نباید جزئی از خدا نیز در نظر گرفت، چراکه خدا بسیط و تقسیم‌ناپذیر است و هیچ جزئی ندارد. همان‌گونه که ذات بر تمام خدا آن‌گونه که خودش در خودش است دلالت می‌کند، قوا نیز بر تمام خدا آن‌گونه که خودش در «فعلش» است دلالت می‌کند. به این معنا که خدا در تمامیت خودش در هر یک از قوای الاهی کاملاً حضور دارد. لذا مقصود ارتدوکس از قوای خدا، خود خدا در فعلش و در واقع تجلی یافته خود او است. زمانی که انسان با قوای خدا شریک می‌شود، در واقع در خود خدا تا جایی که برای موجود

مخلوق مقدر است، شریک می‌شود، هر چند خدا همچنان خدا است و انسان همچنان انسان است (Ware, 1986: 27-8).

از طریق این تمایز میان ذات و قوای الهی است که علمای ارتدوکس امکان اتحاد بی‌واسطه عرفانی میان انسان و خدا را ثابت، و در عین حال هر نوع یکی شدن وحدت وجودی بین آن دو را انکار می‌کنند. در حقیقت، اتحادی که بین انسان و خدا وجود دارد به معنای امتزاج و درهم‌تنیدگی نیست. انسان با خدا یکی می‌شود اما همچنان انسان می‌ماند؛ او بلعیده یا معدوم نمی‌شود، بلکه همواره بین او و خدا نوعی ارتباط من-توی شخص با شخص باقی می‌ماند (Ibid.: 28).

کالیستوس ور (Kallistos War) برای توضیح چگونگی وحدت انسان با خدا در خداگونگی به طور کلی سه نوع وحدت را ترسیم می‌کند؛ او پس از آنکه وحدت قدیسان با خدا را با استناد به الاهیات ارتدوکسی نه از نوع وحدت اول می‌داند که وحدت میان پدر، پسر و روح‌القدس در ذات است (Ibid.: 167) و نه از نوع دوم که وحدت میان طبیعت الهی و انسانی در مسیح است، می‌گوید وحدت انسان و خدا در خداگونگی بر اساس قوه (energy) است. قوه در این وحدت نه واسطه‌ای میان خدا و انسان و نه موهبتی از خدا به انسان، بلکه در واقع خود خدا است؛ قوای خدا، حیات، قدرت، فیض و شکوه او هستند که انسان در مقام خداگونگی در آنها تا جایی که برای موجود مخلوق مقدر است، شریک می‌شود و بین انسان و خدا وحدت و نه درهم‌تنیدگی (confusion) ایجاد می‌شود (Ware, 1986: 168-9).

آنگاه کالیستوس ور نتیجه می‌گیرد که در وحدت عرفانی بین خدا و انسان نه یک شخص که دو شخص، یا به طور دقیق‌تر، چهار شخص وجود دارد: یک شخص انسانی، و سه شخص الهی تثلیث انقسام‌ناپذیر. این نوعی ارتباط من-تو است؛ تو همچنان تو می‌ماند هر چند بسیار نزدیک به «من» می‌شود؛ به این معنا که قدیسان در مگاک عشق الهی غوطه می‌خورند اما بلعیده نمی‌شوند (Ibid.: 168).

خداگونگی و فیض

تلاش‌هایی که در راستای تطهیر روح، یعنی تطهیر عقل و قلب، و در نهایت رسیدن به خداگونگی انجام می‌شود، در نگاه سنت شرقی بدون فیض به جایی نمی‌رسد. در الاهیات فیلوکالیا که بالاتر از هر چیز، الاهیاتی انجیلی است که بر عیسی مسیح در مناسبات تثلیثی‌اش تمرکز دارد، فیض تثلیثی در حیات مسیحی نقش اصلی را ایفا می‌کند. نجات از طریق همین فیض حاصل می‌شود و از این رو موهبت خدا است؛ به این معنا که فقط از طریق اعمال فرد نمی‌توان به آن دست یافت (Bingaman & Nassif, 2012: 18).

پس از تجسّد به عنوان اولین عمل فیض تثلیثی در خداگونگی، فیض الاهی به ما از طریق غسل تعمید دو موهبت عطا می‌کند. در نخستین موهبت، که از دیگری بسیار بالاتر است، از طریق تعمید، صورت الاهی در ما که از طریق هبوط آلوده شده بود، پاک می‌شود. در فیلوکالیا این صورت الاهی در انسان به طرح اولیه‌ای که نقاش، نخست برای کشیدن نقاشی با سیاه‌قلم می‌کشید، تشبیه می‌شود. نخستین موهبت غسل تعمید پاک‌کردن لکه‌های گناه از خطوط این صورت و نقش الاهی است. به این معنا که با غسل تعمید صورت الاهی در ما نو می‌شود (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 1: 343).

دومین موهبت که به عمل مشترک انسان با خدا نیاز دارد، امکان محقق کردن شباهت الاهی است. تحقق این شباهت هرچند به عمل انسان نیاز دارد اما باز در گرو عمل فیض است. به این معنا که عقل فقط با آگاهی‌یافتن و توجه به عمل روح‌القدس، در این عمل مشارکت می‌کند. انسان، آفریده به صورت خدا، زمانی می‌تواند به مقام شباهت الاهی برسد که منطبق با خدا زندگی کند (Ibid., v. 1: 343). همین مبنای نظری است که می‌توان از کلام ماکسیموس فهمید، آنجا که می‌گوید «هیچ چیز زمینی در خودمان حمل نکنیم، تا شاید با خدا شریک و خدایان شویم» (Ibid., v. 2: 171).

تأکید پدران فیلوکالیا بر تأثیر فیض در خداگونگی به حدی است که به نظر می‌رسد خداگونگی جز از راه فیض ممکن نیست. برای نمونه ماکسیموس خداگونگی را چنان تحت نفوذ فیض می‌داند که از آن به «فیض خداگونگی» یاد می‌کند (Ibid., v. 1: 133, 135).

218, 271). شاید گمان رود که در نظر آنها تحقق خداگونگی در واقع بخشش خداگونگی از سوی خدا به مخلوقات است که فقط در سیطره قدرت فیض الاهی است (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 3: 79 & v. 4: 381, 389) و به مشارکت انسان نیازی ندارد. اما همان‌طور که بیان شد، مسئله به هیچ روی چنین نیست. گریگوری پالاماس برای برطرف کردن این برداشت و تصور، تأکید معناداری بر فیض روح القدس می‌کند و تأکید و ثقل کلامش را متوجه این نکته می‌کند که این فیض تأثیرگذار فقط و فقط نصیب کسانی می‌شود که خودشان در جهت پاکی جسم و جان و روح خود از گمراهی و انحراف، تلاش و جهد وافر می‌کنند. او می‌گوید: «درست مانند چهره‌ها که نه به وسیله هر ماده‌ای، بلکه فقط به وسیله موادی که از صافی و شفافیت برخوردارند، نشان داده می‌شوند، انرژی روح القدس هم نه در هر نفسی، بلکه فقط در نفوسی که هیچ‌گونه انحراف یا گمراهی‌ای ندارند، یافت می‌شود» (Ibid., v. 4: 390).

درک نقشی که به فیض و تلاش قدیسان برای خداگونگی نسبت داده می‌شود، به این دقت نیاز دارد که فرد بداند هرچند برای دست‌یافتن به خداگونگی موظف است به فضایل تا جایی که در قدرت او است، عمل کند، اما تمام آنچه او با این اعمال به دست می‌آورد صرفاً قابلیت را در او برای اتحاد با خدا ایجاد می‌کند و داشتن این قابلیت هرچند لازم است اما به معنای تحقق حتمی وحدت با خدا و استحقاق برای خداگونگی نیست. او باید همیشه بداند که «فقط از طریق فیض است که این وحدت واقعاً محقق می‌شود» (Ibid.: 421).

در حقیقت، فیض در آغاز، شروع به نقاشی شباهت الاهی بر اساس صورت الاهی در ما می‌کند. به این معنا که صورت خدا را که انسان در ابتدا در آن خلق شد بازسازی می‌کند. اما آنگاه که می‌بیند ما با تمام وجودمان مشتاق تحقق شباهت الاهی می‌شویم، و برای زیبایی شباهت الاهی مشتاقیم، شروع به شکوفایی فضایل و بالابردن زیبایی نفس «از جلالی به جلالی» (قرن‌تین دوم ۱۸: ۳) و نقاشی شباهت الاهی بر روح می‌کند تا زمانی که روح تا حد ممکن مانند خدا شود (Nicodemus & Makarios, 1983, v. 1: 288).

پس انسان مخلوق نمی‌تواند با خداگونگی، پسر خدا و خدا شود «مگر اینکه اول با اختیار خودش در روح القدس ... پذیرفته شود» (Ibid., v. 2: 284). از این رو نجات و خداگونگی با وجود عشق تمامی که خدا به انسان دارد، علی‌رغم میل ما صورت نمی‌گیرد؛ به این معنا که خداوند ما را بدون میل خودمان خدا نمی‌کند. هرچند پیش‌قدمی با خدا است و خدا به ما «فیض خداگونگی» (deifying grace) را عطا می‌کند، اما باید با اراده و اختیار خود پیشنهاد خدا را بپذیریم و فعالانه با فیض خدا مشارکت کنیم (Smith, 2006: 115).

با این وصف، در نگاه پدران فیلوکالیا، هم فیض و هم تلاش و میل قدیسان برای رسیدن به خداگونگی لازم است. اما تأکید بیشتر بر فیض، چنان‌که سنت پدران فیلوکالیا است، برای حفظ سالک از ابتلا به غرور معنوی است. در واقع، هدف آنها «تزریق تدریجی تواضع به وسیله شناخت فیض خدا» (Nassif, 2012: 125) به راهبان است. از این رو با اینکه مؤمنان به روزه، تهجد و تمام اعمال فضیلت بسیار توصیه می‌شوند، اما به آنها به شدت هشدار داده می‌شود که آنها هرگز بیش از وظیفه‌شان انجام ندهند و از این رو نمی‌توانند با این اعمال ادعا کنند که بیش از آنچه خدا لازم دانسته است، انجام داده‌اند (Ibid.).

نتیجه

خداگونگی یعنی رسیدن به شباهتی تا حد امکان به خدا، که به عنوان هدف غایی سیر معنوی در عرفان ارتدوکس، و در حقیقت هدف غایی نجات ترسیم می‌شود؛ نه به معنای رسیدن قدیس به مقام ذات خدا، بلکه به معنای وحدت با قوای خدا در مرتبه‌ای پیش از ذات به تصویر کشیده می‌شود. خداگونگی که کار مشترک فیض و عمل انسانی است، در کل انسان به معنای بدن و روح او محقق می‌شود و علاوه بر آنکه انسان در مرتبه روح جلوه قوای خدا می‌شود، در مرتبه بدن نیز شکوه و روشنی خدا را به نمایش می‌گذارد. خداگونگی به این معنا را الاهی‌دانان ارتدوکس شرقی به عنوان هدف اصلی تجسد تبیین می‌کنند. این نگاه به تجسد مسیح که خدا انسان شد تا باشد که ما خدایان شویم

(Smith, 2006: 114)، در بیان قدیسان فیلوکالیا به این صورت مجال تفسیر و گسترش می‌یابد که تجسد مسیح چون انسان‌شدن خدا را محقق کرد، تحقق خدایشدن انسان را نیز ممکن می‌کند. توضیح بیشتر این اعتقاد شاید این باشد که اولاً مسیح بدون اینکه طبیعت الاهی‌اش به طبیعت بشری تبدیل شود، به زمین آمد. پس انسان نیز بدون تبدیل طبیعت بشری به طبیعت الاهی می‌تواند به آسمان برود. ثانیاً، همان‌طور که مسیح پس از به صلیب کشیده‌شدن، در حالی که پوششی بشری داشت توانست نزد خدا برود، انسان نیز با پوشش بشری‌اش می‌تواند نزد خدا برود.

پی‌نوشت‌ها

۱. درباره فیلوکالیا (= Philokalia) به‌اختصار می‌توان گفت مجموعه‌ای مفصل از مکتوبات و رسائل عرفانی است که بین قرن چهارم تا پانزدهم میلادی پدران کلیسای ارتدوکس شرقی با هدف راهنمایی راهبان و بدین منظور که دستورالعملی برای حیات مراقبه‌ای آنان باشد، نگاشتند. این مکتوبات را نخستین بار در قرن هجدهم میلادی قدیس ماکاریوس اهل کورینت (۱۷۳۱-۱۸۰۵) و قدیس نیکودموس اهل کوهستان مقدس آتوس (۱۷۴۹-۱۸۰۹) گردآوری و به زبان یونانی، که زبان رسمی کلیساهای شرقی است، تحت عنوان فیلوکالیا منتشر کردند. برای مطالعه بیشتر نک.: Bingaman & Nassif, 2012; Smith, 2006

2. equivalent to deificat (us) (past participle of deificare; deific (us) deific + atus-ate) + ion—ion.

۳. قدیس آنسلم کانتربری (۱۰۳۳-۱۱۰۹ م.) یکی از مهم‌ترین متفکران مسیحی است. او به سبب شیوه استدلالی‌اش پدر فلسفه مدرسی نامیده شد. آنسلم، که از بزرگ‌ترین فلاسفه قرن یازدهم میلادی بود، به سبب متأثربودن از آگوستین به آگوستین ثانی معروف شد.

۴. اصالتاً از آسیای صغیر بود اما به دلیل روزهای اسقف‌بودنش در فرانسه و نوشته‌های الاهیاتی‌اش به عنوان اسقف، شاهدهی مهم است. او ایمان مسیحی را از پولیکارپ (Polycarp) آموخت؛ قدیسی که خود یوحنا، رسول عیسی، را دیده بود (Smith, 2006: 13).

۵. کتاب مقدس به صورت امروزی‌اش شامل کتاب‌ها یا فصولی است که به دو رده کلی تقسیم می‌شود: نخست کتاب‌های قانونی اول که تشکیل‌دهنده تمامی کتاب‌های مقدس رایج‌اند و سپس کتاب‌های

قانونی ثانی که فقط کاتولیک‌ها و ارتدوکس‌ها آن را معتبر می‌شمرند اما یهودیان و به پیروی از آنان پروتستان‌ها آن را مجعول می‌دانند.

۶. «لوگوس» (کلمه) واژه‌ای است برای عیسی که معروف‌ترینش در فصل آغازین انجیل یوحنا به کار رفته است (Smith, 2006: 114).

7. What god is by nature.

منابع

- Aquino, Frederick D. (2012). "The Philokalia and Regulative Virtue Epistemology", in: *The Philokalia; A Classic Text of Orthodox Spirituality*, Oxford University Press, pp. 293-306.
- Bingaman, Brock (2012). "Becoming a Spiritual World of God: The Theological Anthropology of Maximus the Confessor", in: *The Philokalia; A Classic Text of Orthodox Spirituality*, Oxford University Press, pp. 164-195.
- Bingaman, Brock; Nassif, Bradley (2012). "Love of the Beautiful", in: *The Philokalia; A Classic Text of Orthodox Spirituality*, Oxford University Press, pp. 17-20.
- Louth, Andrew (2012). "The Influence of the Philokalia in the Orthodox Word", in: *The Philokalia; A Classic Text of Orthodox Spirituality*, Oxford University Press, pp. 69-80.
- Nassif, Bradley (2012). "Concerning Those Who Imagine That They Are Justified By Works: The Gospel According To St. Mark- The Monk", In: *The Philokalia; A Classic Text Of Orthodox Spirituality*, Oxford University Press, pp. 107-125.
- Nicodemus & Makarios (1983). translated by G. E. H. Palmer & Sherrard & Kallistos, *The Philokalia: The Complete Text*, London: Faber and Faber, v. 1-4.
- Smith, Allyne (annotated & explained) (2006). translate by G. E. H. Palmer & Philip Sherrard & (Bishop) Kallistos Ware, *Philokalia; The Eastern Christian Spiritual Text*, Skylight Paths Publishing.
- Ware, Kallistos (1986). *The Orthodox Way*, St Vladir's Seminary Press.
- Ware, Kallistos (2012). "Nikodimos and Philokalia", in: *The Philokalia; A Classic Text of Orthodox Spirituality*, Oxford University Press, pp. 22-53.

References

- Bingaman, Brock. 2012. "Becoming a Spiritual World of God: The Theological Anthropology of Maximus the Confessor." In *The Philokalia; A Classic Text of Orthodox Spirituality*, 164-195. Oxford: Oxford University Press.
- Bingaman, Brock, and Nassif, Bradley. 2012. "Love of the Beautiful." In *The Philokalia; A Classic Text of Orthodox Spirituality*, 17-20. Oxford: Oxford University Press.
- D. Aquino, Frederick. 2012. "The Philokalia and Regulative Virtue Epistemology." In *The Philokalia; A Classic Text of Orthodox Spirituality*, 293-306. Oxford: Oxford University Press.
- Louth, Andrew. 2012. "The Influence of the Philokalia in the Orthodox Word." In *The Philokalia; A Classic Text of Orthodox Spirituality*, 69-80. Oxford: Oxford University Press.
- Nassif, Bradley. 2012. "Concerning Those Who Imagine That They Are Justified By Works: The Gospel According To St. Mark- The Monk." In *The Philokalia; A Classic Text Of Orthodox Spirituality*, 107-125. Oxford: Oxford University Press.
- Nicodemus, and Makarios. 1983. *The Philokalia: The Complete Text*, Translated by G. E. H. Palmer & Sherrard & Kallistos. London: Faber and Faber, v. 1-4.
- Smith, Allyne. 2006. *Philokalia; The Eastern Christian Spiritual Text*. Translated by G. E. H. Palmer & Philip Sherrard & Kallistos Ware. Skylight Paths Publishing.
- Ware, Kallistos. 1986. *The Orthodox Way*. St Vladir's Seminary Press.
- Ware, Kallistos. 2012. "Nikodimos and Philokalia." In *The Philokalia; A Classic Text of Orthodox Spirituality*, 22-53. Oxford: Oxford University Press.